

فصل پنجم - زمینه های تدوین نظریه ی موج نو

بخش اول آن کتاب را به تدوین يك نظریه منسجم شعری اختصاص دهم. این کتاب اگرچه در نوروز ۱۳۴۸ منتشر شد اما مطالب آن در طی چهار سال تمام نوشته و جمع آوری گردیده بود. کتاب، سوای مطالب دیگر، گزارشگر گوناگونی ی اندیشه های نظری ی خاصی نیز محسوب می شد که به وسیله من، و در جریان بحث های درونی ی گروه ما، پرورانده شده بود. شاید مهمترین ویژگی ی این اندیشه های نظری، استواری ی آنها بر مفروضات روانشناسی و جامعه شناسی ی علمی ی مغرب زمین باشد. ما قبول کرده بودیم که برای یافتن مکانیزم های آفرینش شعر، به جای پرداختن به مباحث رمزآمیزی همچون الهام، اشراق، کشف، و شهود، باید با کارکردهای مغز انسان آشنا شویم و پدیده های مختلف تفکر و تخیل را، که فرآورده آن کارکردها هستند، بشناسیم.

تا آنجا که به شخص من مربوط می شود، منابع تأثیر من در این مورد دو تن بودند. نخست باید از دوست از دست رفته ام فیروز شیروانلو یاد کنم که در نیمه اول دهه ۴۰ از انگلستان به ایران برگشت، به اتهام عضویت در گروه پرویز نیکخواه و شرکت در توطئه علیه جان شاه به زندان افتاد، و پس از استخلاص از زندان به ترجمه کتاب هائی در زمینه تئوری های علمی ی هنر پرداخت. مصاحبت با او برای من بسیار مغتنم و آموزنده بود، هرچند که در مواضع فکری ی او نوعی جزم اندیشی ی نالازم را هم حس می کردم. دوستی ی ما تا اواخر دهه ۴۰ ادامه داشت و تنها پس از تعطیل کانون نویسندگان ایران در ۱۳۴۹، این روابط تدریجاً به سردی گرائید. ذکر دلایل این امر، چون به مسئله تئوری ی هنر و شعر مربوط نیست، در چارچوب کار این کتاب نمی گنجد.

دومین نفر، که او را هم از طریق شیروانلو شناختم و هم در دانشسرای

دیدیم که دهه ۴۰ شاهد تغییری اساسی، هم در حال و هوای زمانه و هم در شعر نو، بود. شاید سبک های مختلف شعر نیمائی به حدی از اشباع تاریخی ی خود رسیده بودند که ما، از همان آغاز راه، متوجه وجود مطالبی غیرشعری در درون شعر نیمائی شدیم. شعر ما، در دهه ۴۰، با همه خامی ها، نه قصد می گفت، نه نقالی می کرد، نه فلسفه می بافت و نه بلندگوی مشرب سیاسی ی خاصی بود. شعری بود که می خواست فقط شعر باشد. و جستجوی من و ما، برای یافتن تعریفی نو از شعر، که منعکس کننده این ویژگی ها باشد، از همین خواست آغاز شده و به آن همه تجربه کردن ها و درگیری ها کشیده شده بود. به هر حال، نتیجه همه درگیری ها و تجربه ها این شد که در سال ۱۳۴۷، وقتی به تدوین کتاب «صورت و اسباب در شعر امروز ایران»^۱، به عنوان بازگوینده تئوری های شعری ی موج نو، اقدام کردم آن قدری از دانش نظری با من بود که بتوانم

تربیت دبیر، و سپس در دوره فوق لیسانس علوم اجتماعی، سه سالی شاگردی اش را کردم، دکتر امیرحسین آرین پور بود؛ مردی که با نگارش کتاب «زمینه جامعه شناسی» به علوم اجتماعی در ایران، و به خصوص به ایجاد زبانی علمی برای آن، خدمتی به سزا کرده است. در مکتب او بود که من، علاوه بر دست یابی به اندیشه های علمی ی جامعه شناسی، برای نخستین بار با بسیاری از مطالب تئوریک مربوط به کارکردهای ذهن آدمی نیز آشنا شدم. اما همین جا باید این اعتراف را نیز کرده باشم که هرگز در زمینه اندیشه های سیاسی - و نه ایدئولوژیک - با او همدلی نداشته ام.

بدینسان، کتاب «صور و اسباب در شعر امروز ایران»، علاوه بر تشریح جریان عمومی ی نوآوری در شعر نوین ایران، حاوی شرح پیدایش و تحول جریان شعری ی خاصی نیز بود که من خود به آن تعلق داشتم و در اواخر نیمه نخست دهه ۴۰ به نام «موج نو» مشهور شده بود. البته نام این گروه را ما انتخاب نکرده بودیم،^۲ بلکه دیگرانی که، از طریق برگزاری فستیوال فیلم های سینمای موج نوی فرانسه در تهران، با این نام آشنا شده بودند آن را به گروه ما اطلاق کردند. تا پیش از بر سر زبان افتادن این نام، ما که خود را «گروه طرفه» می خواندیم، ابتدا (در سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳) «جنگ طرفه» و سپس (در سال ۱۳۴۵) «جزوه شعر» از انتشارات گروه طرفه را منتشر ساخته بودیم. اما، در زمان انتشار کتاب «صور و اسباب»، گروه «طرفه» دیگر از هم گسیخته بود و بخشی از شاعرانش، که من «جزوه شعر» را به مدد آنان منتشر ساخته بودم، به نام «موج نوی ها» شناخته می شدند. تا آنجا که به شعر مربوط می شد، من از همان آغاز کار به عنوان نظریه پرداز شعری ی این گروه مشخص شده بودم و، در نتیجه، غریب نبود که کتابی که من درباره شعر امروز ایران

۹۸ تئوری ی شعر - از «موج نو» تا «شعر عشق»

نوشته بودم دارای بخشی نیز باشد مختص مطرح کردن نظریات مربوط به این گروه.

کتاب «صور و اسباب»، برای من، جمع بندی ی دانشی بود که تا آن روز نسبت به تاریخ تحول شعر ایران، مکتب های گوناگون آن، و چهره های مشخص آن به دست آورده بودم. همچنین کتاب من آینه ای برای منعکس کردن فهم خودم از شعر و حوزه ای از نظریه ادبی که در مکتب آن پرورش می یافتم نیز بود؛ و این همه، خود به خود و به ناگزیر، در حال و هوای شعری که می سرودم نیز انعکاس می یافت.^۳ از این لحاظ کتاب مزبور را می توان به عنوان کلیدی برای گشودن آنچه در شعر آن روزهای من و دیگر شاعرانی که خود را متعلق به جریان «موج نو» می دانستند پنهان بود نیز به کار برد.

۵. زمینه های تدوین نظریه «موج نو»

۱. اسماعیل نوری علا. صور و اسباب در شعر امروز ایران. انتشارات بامداد. تهران. فروردین ۱۳۴۸. نام این کتاب را محمدعلی سپانلو پیشنهاد کرد.
۲. محمد حقوقی به اشتباه می نویسد که این نام را اسماعیل نوری علا انتخاب کرده است. ر.ک.: محمد حقوقی. «مقدمه». شعرنو، از آغاز تا امروز. چاپ جدید. جلد اول، نشر روایت. تهران ۱۳۷۱. صفحه «چهار».
۳. انتشارات بامداد، همزمان با انتشار کتاب «صور و اسباب»، سومین مجموعه شعر من، به نام «با مردم شب»، را نیز منتشر کرد (فروردین ۱۳۴۸). نام کتاب از این واقعیت گرفته شده بود که زندگی ی ادبی ی اغلب روشنفکران ما در مجالس شبانه می گذشت و من کتابم را خطاب به همین «مردم شب» منتشر ساخته بودم. در این کتاب هر شعر به یک نفر از روشنفکرانی که با من دوست بودند اهداء شده است و من، به قصد بازسازی تصویر آن روزها، برخی از آن اسم ها را در اینجا نقل می کنم: فروغ فرخزاد، طاهره صفارزاده، خشایار قائم مقامی، احمد رضا احمدی، داریوش آشوری، فریدون معزی مقدم، مهدی اخوت، کامران شیردل، سیاوش کسرائی، جمشید نرسی، سیروس مشفق، فیروز شیرانلو، محمد علی سپانلو، م. آزاد، ساسان کمالی، بیژن الهی، مهرداد صمدی، جمیله صمدی، جلال ستاری، نادر نادرپور، پرتو نوری علا، بدالله رویانی، آذر نفیسی، ناصر شاهین پرا، شمیم بهار، م. مؤید.